

شاهزاده هرمز و نازنین گل، داستان غنایی منثور نفیس و ناشناخته  
(ص ۲۶۳-۲۷۷)

دکتر احمدرضا یلمه‌ها (نویسنده مسئول)<sup>۱</sup>، عادل علی گل زاده<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت مقاله: تابستان ۱۳۹۵

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: پاییز ۱۳۹۵

### چکیده

با وجود آنکه در سالهای اخیر بسیاری از نسخه‌های خطی توسط پژوهشگران تصحیح و چاپ شده است ولی کم نیست آثاری که هنوز در گوشه و کنار کتابخانه‌ها در زاویه گمنامی بسر میبرد. یکی از این نسخه‌هایی نفیس و منحصر به فرد، داستان غنایی منثوری است در عشق شاهزاده هرمز و نازنین گل در قرن سیزدهم هجری. یگانه نسخه‌ای که از این داستان غنایی به جای مانده و یا تاکنون یافت شده، نسخه‌ای است که در کتابخانه آیت الله العظمی گلپایگانی نگهداری میشود و تاکنون تصحیح و چاپ نگردیده و ناشناخته باقی مانده است. این پژوهش برآن است تا برای نخستین بار به معرفی این داستان منثور نفیس متعلق به قرن سیزدهم که از جهت ادبی دارای ارزش فراوانی است، بپردازد. روش تحقیق نیز به صورت اسنادی - تحلیلی است. بدین ترتیب که سعی گردیده پس از تهیه نسخه موجود و بازخوانی آن نسخه، مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

**کلمات کلیدی:** ادبیات غنایی، نسخه خطی، قرن سیزدهم، شاهزاده هرمز و نازنین گل، سلطان ابراهیم.

### مقدمه

۱- استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان، عضو باشگاه پژوهشگران جوان و استعدادهای درخشان، واحد دهقان، دانشگاه آزاد اسلامی، دهقان، ایران. [ayalameha@yahoo.com](mailto:ayalameha@yahoo.com)

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان [adel.aligolzadeh@gmail.com](mailto:adel.aligolzadeh@gmail.com)

عشق و سوسه شیرینی است در نهاد آدمی که همیشه او را به وجد آورده و به خاطرش جرقه نزاع را زده و در طلبش سیل بلا را به جان خریده است و حکایت‌های عاشقیش را در دل زمان سینه به سینه منتقل کرده و وصف شیرینی غم‌آگینش را به رشته نظم کشیده یا بردوش واژگان نثر گذاشته است. از عشقی که به خواب «زریادس» ماد میخزد تا برای وصال «اداتیس» زیبا در لباس سکایی به تالار جشن «امارتس» برسد و جام وصلش را بنوشد تا سحر حلالی که شرح عشق «گل و جم» را بیان می‌کند که دلدادگیشان در میان شعله‌های سوزان آتش به پایان می‌رسد. قلمرو وسیع ادب پارسی با چشم‌اندازهای زیبا و متنوع خود تجلی‌گاه فرهنگ و ادب و مظاهری از ذوق و هنر ایرانی در دوران مختلف تاریخی است و آثار ادبی بازمانده از پیشینیان، سرشار از گوهرهای آبدار، مرواریدهای حکمت و بلاغت و سخنوری است. باغ گسترده‌ای است که میوه گوناگون از آن میتوان چید و همچون رودخانه زاینده و خروشان است که راهی طولانی را در معبر پرفراز و نشیب قرون و اعصار پشت سر هم گذاشته و مناظری زیبا و دلفریب را برای صاحبان ذوق و اندیشه فراهم نموده است. از نمونه‌هایی جالب و جذاب و از بارزترین جلوه‌هایی ادبیات غنایی، داستانهای عاشقانه است که عشق و دلدادگی و دیگر عواطف انسان که جنبه غنایی داشته و منبعث از من شاعر یا گوینده آن است، در آن نمود خاصی دارد و از پایگاه والایی برخوردار است. شناخت شخصیتها و قهرمانان، نقش مثبت یا منفی و تحلیل جایگاه آنان در ساختار هر داستان از جمله مواردی است که به حفظ، احیاء، ایقا و نشر این گونه داستانها کمک خواهد کرد. ادبیات گرانسنگ فارسی از همان آغاز با توان ذاتی و غنای بی نظیر خود توانست در تمامی عرصه‌هایی نظم و نثر و قالب‌ها و مضامین و موضوعات، صدها اثر و پدیدآورنده خلق کند و پرورش دهد تا ایرانی در سایه سار این نخل بارور بتواند فرهنگ، هنر، ادب، اخلاق و زندگی خود را به سامان کند. ادب غنایی، یکی از موثرترین و پرمخاطب‌ترین انواع ادبی در زبان فارسی است. قدمت و گستردگی آن به گونه‌ای است که شاید نتوان هیچ متن ادبی را یافت که به نوعی با ادبیات غنایی آمیخته نباشد زمانی که انسان خود را شناخت و با هم‌نوع خویش ارتباط برقرار کرد، با نوا و شعر آشنا و همراه شد. در جوامع بدوی نوا و صدا با تمامی زندگی ارتباط داشته است از جمله با کشت، درو، شکار، پیشه‌های، تربیت کودکان، جنگ، شفای بیماران، مراسم مربوط به تولد، بلوغ و مرگ. خنیا و شعر بیان واضح و آشکار عواطف انسانی است که از فراز اصوات طبیعت، از قبیل آواز پرندگان و آوای جانوران و زمزمه جویباران مؤثرترین احساسات خود را نشان می‌دهد. خنیا، نوا، نغمه و ترنم با روح و احساس و عاطفه انسان در آغاز

شکل گیری هنر و ادبیات، ارتباط دارد. هر انسانی به گونه ای مجزا و منفرد اشک میریزد؛ راز و نیاز می کند؛ به عشق و هجران و امید و یاس مبتلا میشود و این عواطف را آشکارا در قالب هنر و ادب، هر چند ابتدایی و بدوی، ارائه میدارد و بدین سان است که زمینه‌هایی زایش ادبیات غنایی فراهم میشود. ادبیات غنایی میراث عظیم جوامع بشری است. بدیهی است که این نوع مهم ادبی در ایران نیز جلوه‌هایی انکارناپذیر داشته است.

### معرفی نویسنده

متأسفانه با تمام تلاش صورت پذیرفته، نویسنده این اثر شناخته نشده، تنها سرنخی که میتوان از این اثر به دست داد آن است که در فهرست نسخه‌های خطی منزوی تحت عنوان روایتی از شیخ عطار ذکر گردیده است.

### نگاهی به دست نوشته منحصر به فرد این داستان منثور

تنها دست نوشته‌ای که از این داستان منثور باقی مانده، نسخه‌ای است که به خط شکسته نستعلیق کتابت شده و با شماره ۱۵/۱۹۶ در کتابخانه آیت الله العظمی گلپایگانی نگهداری میشود. مجموع صفحات آن ۱۱۲ برگ میباشد.

### گزارش داستان:

پادشاه اسلامبول چهل زن در حرم دارد، اما از هیچیک فرزندی ندارد. روزی مردی آینه‌ای به دست پادشاه میدهد. شاه در آینه یک موی سفید در محاسن خود میبیند. از نداشتن فرزند شکوه میکند. طبیبان از علاج شاه در میمانند. درویش ژولیده مویی از راه میرسد و با دیدن پادشاه به مدح و ثنای او میپردازد:

پادشاهها بارگاہت از ملک پر نور باد      دار عدلت در سرای معدلت معمور باد  
ای سکندر حشمت و فرخ رخ جمشید      تیغ تو بر فرق دشمن ناصر منصور باد

طالع شاه را میبیند. بعد از آن به شاه میگوید که وزیر شما دختری دارد که اگر با او ازدواج کنی، از او صاحب فرزندی خواهی شد که تمام پادشاهان عالم از شرق تا غرب باج به او خواهند داد و او صاحب قران خواهد شد. شاه با دختر وزیر ازدواج میکند و پسری به دنیا می‌آید که او را هرمز نام مینهند. روزی شاه به عزم شکار بیرون میرود. زنان دیگر شاه که به علت نداشتن فرزند، به نوزاد و

مادر او حسادت میکنند، گنده پیری را بر می‌انگیزند که داروی به تن شاهزاده بمالد و او را بکشد. اما دایه که زنی هوشیار است از مکر آنها آگاه میشود و بعد از کشتن پیر زن، از مادر نوزاد اجازه میگیرد که کودک را برای محافظت از شر زنان، به نزد پادشاه برساند. در راه دایه گرفتار راهزنان میشود و راه را گم میکند. به شهر خجستان میرود و به باغبان پیری بنام باباطاووس و همسرش پناه میبرد. باغبان در نزد پادشاه آن شهر خدمت میکند. هرمز در آن باغ بزرگ میشود و به مکتب میرود. دایه بیمار میشود و در لحظه مرگ راز شاهزاده بودن هرمز را به باغبان میگوید. روزی نازنین گل، دختر پادشاه، به باغ می‌آید و با دیدن هرمز به او دل میندند. پادشاهی بنام فیروزشاه سپهسالار خود، فولاد خان، را به خواستگاری نازنین گل میفرستد. پادشاه پیشنهاد خواستگاری را نمیپذیرد و بین دو سپاه جنگ در میگیرد. هرمز در جنگ فولادخان را میکشد. بعد از جنگ، هرمز از تبار خود آگاه میشود. با گفتن حقایق به پادشاه برای رفتن به سوی اسلامبول و دیدار پدر و مادرش از پادشاه اجازه میخواهد. بعد از رفتن هرمز برادر فولاد خان هم به جنگ پادشاه خجستان می‌آید که خبر به هرمز میرسد. او باز می‌گردد و دوباره در جنگ پیروز میشود. فیروزشاه دو جادوگر را به آوردن نازنین گل میفرستد و وعده میدهد که خواهر خود حسنا را به یکی از آن دو بدهد. نازنین گل ربوده میشود. شاهزاده هرمز و ملک علی، برادر نازنین گل، از ماجرا آگاه میشوند و برای رها کردن او رهسپار میشوند. در راه گرفتار زنگیان میگردند. قطمیران پادشاه زنگیان، آنها را زندانی میکند. دختر قطمیران «ماده زنگی» عاشق شاهزاده میشود.

عاشقم عاشقم به بانگ بلند      عاشقان را به دار برنکشند  
عاشقان کشتگان معشوقند      برنیاید ز کشتگان آواز

ماده زنگی آنها را از بند قطمیران رها میسازد و به دست شاهزاده مسلمان میشود و به خدمت او در می‌آید. ماده دیو آنها را به کنار چشمه حضرت سلیمان میبرد. شاهزاده در حالیکه در پای درختی خوابیده است از دو فاخته میشود که اگر ریشه درخت را بجوشانند و به دیوانه دهند، عاقل میشود و برگ درخت چشم نابینا را شفا میدهد. شاهزاده برگ و ریشه ی درخت را برمیگیرد و به سوی شهر فیروزشاه روانه میشوند. نازنین گل چیزی نمیخورد و بیمار است. شاهزاده خود را حکیم معرفی میکند و وزیرشاه که در پایان معلوم میشود مسلمان است شاهزاده را به نزد شاه میبرد. شاهزاده به عنوان طبیب با نازنین گل دیدار میکند. حسنا خواهر فیروزشاه دل به شاهزاده میندند و با کمک او شاهزاده و یاران فرار میکنند. حسنا نیز با آنان همراه میشود بعد از هفت شبانه

روز به بغداد میرسند. در بغداد مردی یهودی به نام شمعون عاشق حسنا و نازنین گل میشود و با فریب دادن شاهزاده دو دختر را به قصر خود می آورد آن دو را در قصر خود زندانی میکند و غلامش را برای کشتن شاهزاده میفرستند. غلام بر شاهزاده رحم می آورد و او را نمیکشد. شاهزاده شمعون را میکشد و به ثروت بی پایان او دست مییابد. خلیفه بغداد از ماجرا آگاه میشود. وزیر خلیفه و پسرش شیرزاد که در آغاز در پی کشتن شاهزاده بودند با او همدل میشوند و به دست او اسلام می آورند.

ای جوان خوش آمدی که خوش آمد از خوشامدنت هزار جان گرامی فدای هر قدمت شاهزاده و یاران راهی مصر میشوند و بر عزیز مصر غلبه مییابند و فتاح، که نگهبان قلعه‌ای در مصر و بسیار شجاع است، به خدمت شاهزاده در می آید. عزیز مصر نیز به دست شاهزاده مسلمان میشود. از آنجا شاهزاده به دشت محارون میرود تا محارک شاه را شکست دهد. در آنجا شاهزاده گلفام، دختر محارک شاه، را میبیند و هر دو به هم دل میبندند.

نازنینی فرشته کارداری حوروش چابکی وفاداری  
دهنش تنگ تر ز حلقه میم لب او برگ گل و دلی به دو نیم

پس از جنگ و گریز بسیار، محارک شاه نیز اسلام آورد. عموی گلفام دختر را برای ازدواج با پسرش میدزد که شاهزاده به جنگ آنها میرود و گلفام را نجات میدهد و عموی او را میکشد. گلفام و برادرش شیر افکن هم همراه شاهزاده میشوند. شاهزاده و یاران به سوی مرجانیه میروند و در راه شاهزاده طلسم بلاخان جادوگر را باطل میکند و او را میکشد و پریزادی که اسیر او گشته را آزاد میکند سپس بلاخون برادر بلاخان هم کشته میشود. در مرجانیه به جنگ مرجان شاه میروند. شیرافکن با ماه نوش دختر مرجان شاه دیدار میکند و عاشق او میشود ماه نوش که در خواب حضرت علی را دیده است مسلمان شده و در پی کمک به شاهزاده و یاران اوست. مرجان شاه نیز به دست هرمز مسلمان میشود. هرمز راهی اسلامپول میشود و پدر و جد خود را ملاقات میکند و آنان را نیز به دین اسلام در می آورد. فیروز شاه دوباره به جنگ شاهزاده می آید این بار مادر دو جادوگری که یک بار نازنین گل را ربوده بودند و به دست شاهزاده کشته شده بودند نازنین گل را میبرایند. هرمز برای آوردن نازنین گل راهی سرزمین مغرب میشود و با مجنون شاه ملاقات میکند و طلسمی که پسر شاه مغرب به نام آزادچهر و نازنین گل هر دو در آن گرفتار شده اند باطل میکند و آن دو را رها میسازد. آزادچهر به خدمت هرمز در می آید مجنون شاه دختر خود ماه مغربی را پیشکش شاهزاده

می‌کند شاهزاده به اسلامپول باز می‌گردد. حسنا را به ملک علی، گلفام را به شیرزاد، ماه نوش را به شیرافکن، ماه مغربی را به فتح و خواهر خود را به آزاد چهر می‌دهد و خود با نازنین گل از دواج میکند. در پایان هر یک از شاهزادگان به پادشاهی سرزمینی میرسند.

### تحلیل داستان:

عناصر و نقش مایه‌هایی که تشکیل دهنده این داستان است عبارتند از :

۱- طرح داستانهای عاشقانه حالتی مدور دارد: عاشق از کشور خود حرکت میکند، پس از رسیدن به معشوق و طی مهالک فراوان، دوباره به همان کشور باز می‌گردد. جریان داستان برشی از یک زندگی نیست بلکه تمام زندگی یک قهرمان از تولد تا مرگ است.

۲- زاویه دید در این داستان عاشقانه سوم شخص مفرد (راوی، دانای کل) است که در تمامی صحنه‌ها حضور دارد. طبق نظریه ژنت و تودورف، کانون روایی راوی صفر است (کهنمویی: ۳۷۷). اساساً قصه و افسانه برای حکایت شدن، روایت شدن و گوش سپردن به نقل راوی، قصه گو و نقال به وجود می‌آید. اغلب قصه‌ها با گزاره‌هایی قالبی چون «آورده‌اند که» دلیل وجود راوی است. راوی در آغاز کتاب میکوشد برای مستند کردن روایت خود آن را از کسی نقل کند. سنتی که در متنهای شفاهی، با عبارتهایی چون «حکایت کرده‌اند، آورده‌اند، می‌گویند که، چنین شنیده‌ام» دیده میشود.

۳- زبان و گفتار تمام قهرمانان داستان نیز زبان و گفتار راوی است. عاشق و معشوق، پادشاه، درویش، وزیر، منجم همه و همه، با یک زبان سخن می‌گویند. اطلاعات ما درباره قهرمانان از زبان نویسنده است نه از زبان قهرمانان داستان تا بتوان به مقدار دانش، هنر و بیان آنها واقف شد. «زبان قهرمانان و نحوه گفتگو، یکسان است. عامی و شاهزاده، پیر و جوان، همه، همانگونه حرف می‌زنند که راوی، نقال، داستان‌سرا حرف می‌زند خصوصیات روحی و خلقی شخصیت را از گفتگوهایشان نمیتوان دریافت» (میرصادقی: ۶۹).

۴- شیوه داستان در داستان و نیز پرداختن به حکایتهای میان پیوندی که در بیشتر داستانهای غنایی مرسوم است و نیز حضور رقیب سرسخت عشقی و عشق مربع و چهارجانبه که در دیگر داستانهای روایی دیده میشود به همراه جلوه ویژه امور خارق العاده در این داستان بسیار پر رنگ است در داستانهای عاشقانه، گاه یک یا چند داستان فرعی گنجانده میشود که به آن داستانهای میان پیوندی گفته میشود. داستانهای میان پیوندی موجب میشود داستان از یک دستی بیرون آید

و متنوع تر شود و هیجان داستان بالا رود. «داستان های فرعی بیشتر دلیل آوری برای یک موضوع و وسیله ای برای تلقین اندیشه و تفکر هنرمند به حساب می آید. معلوم است که شیوه داستان در داستان به جوامع پیچیده و افکار رمزآلود مشرق زمینی مربوط است» (خانلری: ۲۳۳).

۵- عشاق از لحاظ طبقه اجتماعی (نظیر بسیاری از داستانهای عامیانه و عاشقانه) هم سطح و و از شاهزادگانند. هرمز فرزند سلطان ابراهیم، نازنین گل فرزند پادشاه خجستان، حسنا خواهر فیروزشاه و نازنین گلغام دختر محارک شاه.

۶- در این داستان هرمز همچون دیگر عشاق رقیب دارد یکی فیروزشاه و دیگری شمعون یهودی است.

۷- جغرافیای داستان، عمدتاً در خجستان است اما گوینده در خلق داستان از ولایاتی چون اسلامپول، بغداد، مصر، چشمه سلیمان و... بنابر موقعیتهای مناسب نام میبرد. مکانهای جغرافیایی در داستان همگی منطبق با واقعیت نیست: مثل سرچشمه حضرت سلیمان، دشت محارون، خجستان و مرجانیه. مکان داستان از روم در خسرونامه به استانبول انتقال مییابد اشخاص، زمان و مکان در داستانهای عاشقانه با یکدیگر تطابق ندارند. در این گونه داستانها نمیتوان تصویر درستی از محیط، ابنیه، اشیاء، تفکر، زندگی روزمره و سایر اطلاعات دیگر به دست داد. از دلایل مبهم بودن مکان و یا زمان آن است که قصه پردازان به دلیل کمی اطلاعات و معلومات تصویر درست و روشنی از جغرافیا و مسافت آنها ندارند بنابراین اماکن را در عرض هم قرار میدهند یعنی فاصله روم و چین و استانبول به اندازه فاصله آنها روی نقشه جغرافیایی کوتاه است. داستانپرداز هوشیار که اشخاص و قهرمانان داستان را از طبقه پادشاهان برگزیده تا داستان را به فراخور ذوق و علایق خوانندگان در آورد، باید در این امر سخت احتیاط کند که شروط کار است. پس بنابر احتیاط، اشخاص داستان و مکان و جغرافیای آن را از کشورهای دوردست چون استانبول، مصر بر میگزینند. انطباق حوادث با جغرافیا یا درستی و نادرستی آن چندان مهم نیست آنچه اهمیت دارد بیان یک عشق با توصیفات بدیع و تصاویر خیال انگیز عالی است.

۸- در بافت داستان نیز اثر پذیری از داستانهای پیشین دیده میشود. عاشق شدن شمعون یهودی بر تمثال نازنین گل و حسنا یادآور عشق شیرین به خسرو با دیدن تصویر اوست. ملاقات هرمز به عنوان حکیم با حسنا و گرفتن نبض او و پی بردن به دردش به داستان کنیزک و پادشاه در مثنوی

۹- همچون بسیاری از داستانهای عاشقانه، در داستان هرمز و نازنین گل رزم و بزم در هم می‌آمیزد و هرمز قهرمان اصلی داستان در راه وصال نازنین گل مجبور به طی کردن موانع و دفع آنها می‌شود. توصیف صحنه‌هایی رزمی در این داستان گاه آن را به حماسه نزدیک می‌کند و بر جذابیت داستان می‌افزاید ذبیح الله صفا بر آن است که حماسه اصلا و اساسا از ادبیات غنایی پدید آمده است. (صفا: ۱۴ به بعد)

۱۰- جنگها، گاه چنان سرتاسر داستان را فرا می‌گیرند که داستان را به رمانسهای عیاری و رزمی تبدیل می‌کند. داستانهای عاشقانه فارسی اغلب به دلیل روح حماسه و حماسه سرایی و پیشینه بسیار کهن آن در ایران، با این نوع ادبی در می‌آمیزد و بزم و رزم در کنار هم شکل می‌گیرد «داستان های بزمی، چون جنبه تاریخی و سیاسی ندارد و بیشتر تفننی است، زمانی بیشتر رشد می‌کند که بشر رفاه و آسایشی بیشتر داشته باشد و از کارهای عادی زندگی فراغت یابد. از آن جا که این رفاه معمولا در شهرها بیشتر حاصل می‌آید بنابراین میتوان ادبیات عاشقانه را ادبیات شهری نامید» (خرمشاهی: ۳۷)

۱۱- برخلاف بسیاری از داستانهای روایی و عاشقانه، که آغاز حادثه عشقی بین عاشق و معشوق، مشاهده تصویر، یا دیدن در خواب و شنیدن وصف یا صدای معشوق است عشق هرمز و نازنین در نظر اول است نازنین، هرمز را که در حال پاک کردن دریاچه باغ پادشاه خجستان است میبیند و شکار دام عشق میشود. همچنین عشق نازنین گلفام به هرمز در نظر اول است ولیکن حسنا با وصف هرمز عاشق او میشود.

۱۲- در این داستان بر خلاف غالب داستانها که دارای عناوین گوناگون برای هر بخشی عاری از هر گونه عنوانی است و بخشهای گوناگون داستان با واژه «القصة» از یکدیگر جدا میشود (بلمه‌ها: ۱۷۶)

۱۳- یکی از گره‌ها و موانع اصلی داستان در این اثر مانع مذهبی است هرمز مسلمان است و حسنا رقیب عشقی نازنین گل بت پرست و او حاضر است برای رسیدن به هرمز مسلمان شود این بخش از داستان قابل قیاس است با داستان شیخ صنعان و دختر ترسا و نیز داستان ملک خورشید و دختر شاه بنارس که مانع وصال، مانع اعتقادی و مذهبی است (ذوالفقاری: ۳۴۱) مانع یا گره داستانی اصلیتیرین عنصر پیدایش داستان است. شاید بتوان گفت اصلی ترین عنصر در پیدایش داستانهای غنایی وجود مانع در راه رسیدن عاشق به معشوق باشد. این مانع ممکن است به اشکال گوناگون و با هنرمندی



خاص هنرمند بر سر راه عاشق قرار داده شود که در هر داستان با شیوه‌ای متناسب و نسبت به پایان آن، این موانع از سر راه برداشته میشود.

۱۴- رواج و فزونی چشمگیر داستانهای عاشقانه به ویژه از قرن دهم به بعد باعث گردید که زبان این داستانها نازلتر، موضوعات نامتنوع تر و در بسیاری از موارد نیز زبان و بیان نویسنده خالی از ابتکار به شیوه‌ای تقلیدی و عامیانه باشد

۱۵- در این داستان عاشقانه پادشاهی است که جز فرزند هیچ آرزویی ندارد. این بن مایه نقطه آغازین اغلب افسانه‌ها و داستانهای عاشقانه است. عشاق یا یکی از آنها اغلب نسبی شاهانه دارند یا چون وزیران، امیران و حکام محلی منتسب به دربارند. در کمتر داستانی پیش می‌آید که عاشق و معشوق از طبقات فرودین اجتماع باشند.

۱۶- نثر داستان به شیوه نثر دوران قاجار است افعال وصفی و عبارات عامیانه زیاد دیده میشود جملات کوتاه و گزارش گونه است تقدم فعل و جابجایی ارکان جمله به تاثیر از زبان گفتار به فراوانی در متن دیده میشود برخلاف آثار همدوره شاهزاده هرمز اشعار زیادی در لابه لای متن دیده نمیشود.

۱۷- روال داستانهای سنتی ساختی دوگانه دارد و حوادث قرینه وار هستند. یکی از ویژگی‌های منظومه‌هایی عاشقانه اصل تقابل و تقارن است. «اصل تقارن در داستان نویسی کلاسیک نیز همواره مد نظر بوده است چنانکه محققان و پژوهشگران ادبیات داستانی در تحلیل قصه‌هایی عامیانه به ساختار دوگانه آنها اشاره میکنند (بالایی: ۱۸۳ و ۴۰) موقعیت و منصب عشاق نیز قرینه وار است. اگر عاشق امیر یا شاهزاده است، معشوق نیز چنان است حتی اغلب داستانهای عاشقانه دو شخصیت دارند یکی مثبت (قهرمان) یکی منفی (ضد قهرمان) شخصیتها قرینه‌وار در مقابل همدیگر نقش آفرینی میکنند. حتی تیپهای مختلف در داستانهای متفاوت دوگونه نقش آفرینی میکنند مثلاً شاهان، امرا، حاکمان یا عادلند و رعیت پرور یا ظالمند و مردم آزار.

۱۸- یکی از ویژگیهای ریخت شناسی در این داستان، طلسم شکنی است. طلسمات، نقوش مخصوص یا شی نقش یافته‌ای است که برای دفع چشم زخم یا آفت تهیه شده است. یکی از وظایف قهرمان داستانهای عامیانه طلسم شکنی است. این طلسمها را دیو، جادوگر بدنهاد یا شیر، در جایی دفن کرده که باعث مسخ و نحوست میشود و قهرمان با کشتن دیو و موانع دشوار، طلسم

۱۹- در کنار و به موازات جریان اصلی داستان، عشق‌های حاشیه‌ای نیز شکل می‌گیرد. از قبیل عشق ملک علی به حسنا.

۲۰- در این داستان دیدارهای نهانی میان عشاق بدون کمک واسطه‌ها صورت می‌گیرد. این دیدارهای پنهانی گاه با لباس مبدل صورت می‌گیرد یا به بهانه‌ی معالجه‌ی معشوق است. گاه این دیدارها تصادفی و ناخواسته است. یک راه ناشناس ماندن، پوشیدن لباس مبدل برای نفوذ در اردوی دشمن و جاسوسی یا ورود به ایوان و پرده‌ی معشوق یکی از کردارهای رایج عیاران بوده است. همواره این دیدارها با موفقیت همراه نیست زیرا رقیب، جاسوس و خبرچین، این دیدار شیرین را تلخ و ناگوار می‌سازد.

۲۱- در تمام داستانهای عاشقانه پس از جرقه‌ی اصلی و ایجاد مانع، جدایی و فراق حادث می‌شود، که این فراق در داستانهای عامیانه با پایان خوش به وصال می‌انجامد. در این داستان این معشوق (نازنین گل) است که در فراق عاشق (شاهزاده هرمز) زردروی و ضعیف و ناتوان می‌شود. زردرویی و اغما و ضعف و ناتوانی و اشک ریختن بی‌اندازه، به نظر ارسطو از نشانه‌هایی بارز عشق است و چون بیماری بر اثر عشق یک کیفیت روحی است، طبیعتاً درمان ناپذیر یا مشکل است این ویژگی را در تمامی داستانهای عاشقانه بدون استثنا می‌توان دید.

۲۲- داستانپرداز در پی تلاش برای طولانی کردن داستان حوادث بیربط زیادی در داستان گنجانده است. هدف نشان دادن پیروزی شاهزاده هرمز بر پادشاهان سرزمینهای دیگر و مسلمان شدن آنان به دست شاهزاده است.

۲۳- حضور دایم درویش و نام باباطاوس نشان از رواج درویشی در عصر قاجار دارد.

۲۴- در آغاز داستان شاه چهل زن در حرمسرا دارد که یادآور حرمسراهای شاهان قاجار است. برخی آداب و رسوم دیگر آن دوره هم در داستان بازتاب یافته است مثل سلام دادن در دربار، نقاره شادی نواختن.

۲۵- در پایان داستان شاهزاده هرمز در نهایت شگفتی زانی را که هر یک به عشق وی گرفتار شده بودند به همسری مردان دیگر در می‌آورد حسنا همسر ملک علی، گلغام همسر شیرزاد، ماه نوش همسر شیر افکن، ماه مغربی همسر فتاح و خواهرش همسر آزادچهر می‌شود. این تقسیم کردن دختران و این که تمام آنها به همسری یک مرد در نیامدند در متونی از این دست نادر و قابل توجه است. (ذوالفقاری: ۳۲۹)

۲۶- شاهزاده هرمز از دو فاخته می شنود که اگر ریشه درخت را بجوشانند و به دیوانه بدهند عاقل میشود و برگ درخت چشم نابینا را شفا میدهد. شاهزاده برگ وریشه درخت را برمیگیرد و به شهر فیروزشاه میبرد. نویسنده فراموش میکند از این ریشه و برگها در طول داستان استفاده کند. «بنمایه پی بردن به خاصیت جادویی درخت از زبان کبوتر از مضامین مشهور داستانی است.» (مارزلف: ۱۰۳)

۲۷- داستان ، برداشتی از خسرونامه و شکل قاجاری شده آن است. به لحاظ کنش و ماجراها نیز همچون آثار همدوره خود مثل: خسرو دیوزاد، نوش آفرین نامه و ملک جمشید است.

۲۸- پیرنگ داستان ضعیف است. محبوب این داستان را در کنار امیر هوشنگ، بدیع الملک و خسرو دیوزاد از جمله داستانهایی میداند که «به قدری ناشیانه نوشته شدهاند که بود و نبود آن یکی است و اگر خواننده جزئی ذوق و سلیقه ای داشته باشد پس از خواندن چند صفحه ، آن را به گوشه ای پرتاب میکند.» (محبوب: ۱۵۶)

۲۹- بنمایه‌هایی فراوانی در این داستان دیده میشود چون بی فرزندی ، حيله ، دورنگه داشتن کودک، جنگ، فریب، شکار، تغییر چهره، رنجوری بر اثر عشق، آدم ربایی.

۳۰- یکی از مباحث شخصیت پردازی در این اثر نام گزینی برای قهرمانان میباشد. قهرمانان به تناسب عملکرد، کنش و طینت خود نام میگیرند. قصه پرداز با انتخاب اسمهای با مسما میکوشد قهرمان را به مخاطب معرفی کند. شخصیت اصلی یا قهرمان این داستان قراردادی و نماینده تام و تمام تیپ خود است.

۳۱- برخی نامهای خسرونامه عطار در داستان باقی مانده است مثل: هرمز، حسنا، زنگی و فیروز.

۳۲- نامهای اشخاص منفی داستان چون بلاخون و بلاخان دو برادر جادوگر ، قطمیران، ماده زنگی، همان نامهای معمول این گونه قصه‌هاست.

۳۳- یکی از وجوه مشترک این داستان با داستانهای عاشقانه برتری انکارناپذیر اصول اخلاقی است. در هیچیک از این داستانها، کسی که خلاف اصول جوانمردی و اخلاق و شرافت رفتار میکند، توفیق نمی‌یابد و قهرمانان هرگز برای پیشرفت خویش به حيله و تزویر و ریاکاری و ناجوانمردی توسل نمی‌جوید.

۳۴- شیوه داستان در داستان در این اثر، روشی تعلیقی برای بالا بردن هیجان و انتظار شنونده و خواننده است. در ادبیات غنایی دو یا چند داستان میان پیوندی در کنار هم جریان داستان را پیش میبرد. علاوه بر آن در ادبیات عامیانه داستان های میانی بر هیجان داستان می افزاید.

۳۵- نقطه اوج این داستان، گذر از کوهها و صحراها، مبارزه با غولان، رهایی از طلسمات، جنگ با دیواست که عاشق باید از همه بگذرد و با همه مبارزه کند تا به معشوق دست یابد پیداست هر چه موانع و مشکلات بیشتر باشد، فراز و نشیبها و حوادث داستان بیشتر و در نتیجه کوشش قهرمان داستان (عاشق) برای پشت سر گذاشتن آنها افزون تر است و این البته برای سرگرمی خوانندگان بسیار عالی است.

۳۶- در این داستان تکرار درون مایه و تم، صحنهها و یکنواختی عبارت‌ها بسیار دیده میشود.

۳۷- سیر روایت داستان مشخص است. آغاز و پایان داستان طبق سنتهای داستان عاشقانه است. داستانهای عاشقانه معمولا دو پایان بیشتر ندارد یا مرگ عشاق یا وصال آنان.

### گزیده ای از متن شاهزاده هرمز و نازنین گل

الحمدالله رب العالمین و الصلوه علی خیر خلقه محمد و اله الطاهرین اما بعد راویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکر شکن شیرین گفتار چنین روایت کرده اند که در شهر اسلامپول پادشاهی بود که چهل حرم داشت و از حرم ها هیچ اولادی نداشت یک روز مرد مسلمانی داخل بارگاه شد و آینه به دست پادشاه داد چون ملاحظه فرمود یک موی سفید در ریش خود دید شروع به گریه و زاری نمود و بسیار گریست و گفت مرگ نزدیک شده و محاسن سفید شده این روزها باید مرد بعد از تو لشکر تو تیغ بر یکدیگر خواهند کشید و همدیگر را قتل خواهند کرد وزیر عرض کرد که ای پادشاه غم مخور که لات و عزی درین آخر عمر بشما فرزندی شفقت خواهد کرد پادشاه چون این سخن را شنید فرمود تا منجمانرا آوردند و در بارگاه قرار گرفتند پادشاه گفت به بینید در طالع من فرزندی میباشد یا خیر پس آن منجمان رمل و نجوم بیرون آوردند و نگاه برمل و کتابها کردند فرزند در طالع شاه ندیدند همه از خوف سر بزیر انداختند و ترس جان نگاه به شاه نمیکردند شاه ازیشان پرسید که چرا سر بزیر انداختند و جواب نمیگویند ازین سخن سر بالا کردند و گفتند ای شهریار هر چند نظر میکنیم در طالع شما فرزندی نمی بینیم شاه در غضب شد فرمود ای وزیر ایشان را بقتل برسان.

تا روز چهارم در پای قلعه رسیدند که سپید زنگی در آن بود و سرکرده ایشان قطمیران نام داشت چون آن ملعون از دور دو سوار بدید ده نفر زنگی فرستاد که بروید آن دو سوار را گرفته بیاورید آن

زنگیان بیرون آمدند سر راه بر ایشان گرفتند ملک علی را به جهنم واصل کردند و هرمز دست به شمشیر کرده چنان بر کمر دارشمشاد زد چون خیار تر بدو نیم کرد

### سبک و نثر داستان

نثر داستان به شیوه ی نثر دوران قاجار و نیمه ادبی است و کهنگی آثار دوره ی صفویه را ندارد. عبارات و اصطلاحات عامیانه فراوانی در آن دیده می شود. مثل: خود را قایم گرفتن به معنی خودداری کردن (ص ۱۵)، یک مو از سر کسی کم شدن (ص ۴۵)، چون خیار تر به دو نیم کردن (ص ۱۰۵)، کنایات متن نیز گاه همان کنایات متقدمان است؛ مثل: رنگ رخسار پریدن (ص ۵۶)، خاک حسرت بر سر ریختن (ص ۸۷)، انگشت حسیرت به دندان گرفتن (ص ۲۸)، تیغ بر کسی کشیدن (ص ۹۲)، شبیخون زدن (ص ۱۱۰)، تیغ عشق خوردن (ص ۳۷)، رنگ از روی کسی پریدن (ص ۴۴)، و گاه کنایات قالبی پر تکرار داستان های عامیانه؛ مثل: یک دل نه صد دل عاشق شدن (ص ۸۰)، به جهنم واصل کردن (ص ۱۰۱).

در زبان داستان برخی از گزاره های قالبی را می بینیم که مثل تمام آثار بلند عامیانه در آغاز داستان مثل: اما بعد چنین گویند راویان اخبار و ناقلان آثار که ... (ص ۱) یا مثل: اما چند کلمه از ... بشنو (ص ۱۲، ۳۸) تکرار می شود. این گزاره ها حکم عناصر انسجامی را دارد که پیوند بخش ها را برقرار می کند. بخش دیگری از کلیشه های زبانی سوگندهاست؛ مثل: به خدا قسم (ص ۲۹؛ ۸۳). ناسزاهای بیشتر چند کلمه است: نارعنا (ص ۶۶)، ناپاک (ص ۱۳؛ ۴۱)، نابکار (ص ۷۵، ۱۰۰)

بلاغت نثر داستان، بیشتر در حوزی وصف ها و اغزلق هاست. نثر داستان همچون آثار نقالی پر از اغراق است. چنان بر کمرش زد که چهار انگشت فرو رفت (ص ۱۰۹) توصیف بخش مهمی از داستان های عامیانه را در بر میگیرد. توصیف اشخاص و صحنه ها به سادگی و با کمترین کلمات صورت میگیرد: شاهزاده قدم در اندرون قصر نهاد دید چهار پایه از طلای ناب که رختخوابی از حریر در بالای آن گسترده، نازنینی دست از حنا رنگین نموده در بالای آن به خواب رفته است (ص ۹۱)

اشخاص و به خصوص زنان بیشتر توصیف می شوند: چون چشمش بر صورت نازنین گل افتاد تیری از کمانخانه ابروی گل جستن کرد بر سینه آن ملعون نشست (ص ۵۰) راه دیگر بلاغت متن، مثل آثار مشابه، استفاده از شعر در لایه لای متن و به مناسبت است. اشعار متن یا از قول عشاق است یا در وصف هجران یا صفت عشاق. از شعر بیشتر در وصف حالات عشاق به هم استفاده می شود. بخشی از اشعار که از شاعران معروف است، به مناسبت حال بیان شده است.

### نتیجه گیری:

از مجموع آنچه گذشت میتوان چنین نتیجه گرفت که:

- بخش دیگری از محتوای این داستان را اشاره به آداب و رسوم و سنن اجتماعی عصر نویسنده تشکیل میدهد. اطلاعات تازه‌ای میتوان از این داستان درباره زندگی شخصی، اجتماعی، قوانین و قواعد اجتماعی، آداب و رسوم و فرهنگ خاص هر منطقه و سایر مسایل جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی آن جامعه استخراج کرد.
- زبان، بیان، نوع تشبیهات و تعابیر این اثر همگی تصنعی است. طرح داستان معلوم و از پیش ساخته است و هیچ نوآوری در حوادث دیده نمیشود.
- عشق اصلیت‌ترین درون مایه ادبیات غنایی است. نویسندگان با محور قرار دادن عشق، داستانهایی را بیان کرده‌اند که هر یک به فراخور وسع و توان به دنبال مطلوب و هدفی بوده‌اند. از همین رو نیز نوع عشق و مراتب آن در انواع داستانهای متغیر است. در این داستان عشق از نوع عذری است، عشقی خالی از تمتع جسمانی، پاک و ساده و بی آلایش. در این داستان عشاق در هر حال زیبا، دور از دسترس، پاکدامن، وفادار، نیک منش، خردمند، اهل بزم و رزم هستند.
- تمام قهرمانان در پایان داستان همان هستند که در آغاز بوده‌اند. این همان خصلت ایستایی شخصیت قصه‌هایست. مطلق‌گرایی که ویژگی قصه‌هایی سنتی است، در قهرمانان این داستان نیز دیده میشود از ابتدای داستان تا انتها بر همان منش و کردار خود هستند و در گذر زمان هیچ تغییر فاحشی در رفتار و اخلاق آنها مشاهده نمیشود و اگر هم دیده شود، یکباره است نه آرام و تکوینی. حوادث داستان موجب تحولات روحی آنان نمیشود بلکه این حوادث موجب تغییر فضا و ساخت یکباره داستان میشود.
- در تمام داستانهای غنایی ادب فارسی، آنچه موجب جاذبه و شکوه هر داستانی میگردد توصیفات آن اثر است. در داستان هرمز و نازنین گل نیز نویسنده به تناسب مطالب آن بخش به وصف معشوق، مناظر طبیعی همچون باغ و مرغزار و... میپردازد که در نوع خود کم نظیر است.

#### منابع:

- ۱- ادبیات داستانی، میرصادقی، جمال، (۱۳۷۶)، تهران: سخن
- ۲- ادبیات عامیانه ایران به کوشش حسن ذوالفقاری، محبوب، محمدجعفر (۱۳۸۱)، تهران: نشر چشمه.
- ۳- پیدایش رمان فارسی، بالایی، کریستف (۱۳۷۷)، مترجمان مهوش قدیمی؛ نسرین خطاط، تهران: انجمن ایران‌شناسی فرانسه.

- ۵- حماسه سرایی در ایران، صفا، ذبیح الله (۱۳۶۹)، تهران: امیرکبیر
- ۶- داستانهای دل انگیز در ادب فارسی، خانلری، زهرا (۱۳۴۸)، تهران: توس
- ۷- طبقه بندی قصه‌هایی ایرانی، مارزلف، اولریش (۱۳۷۱)، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: انتشارات سروش
- ۸- فرهنگ توصیفی نقد ادبی، کهنمویی، ژاله (۱۳۸۱)، تهران: دانشگاه تهران
- ۹- فهرست نسخه‌هایی خطی فارسی، منزوی، احمد (۱۳۴۹)، تهران: موسسه فرهنگی - منطقه‌ای
- ۱۰- قصر بیکراری، یلمه‌ها، احمد رضا (۱۳۹۲)، تهران: شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.
- ۱۱- منظومه‌هایی عاشقانه ادب فارسی، ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۲)، تهران: انتشارات نیما.
- ۱۲- یکصد منظومه عاشقانه فارسی، ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۲) تهران: انتشارات چرخ.